

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ



ترجمه متون برگزیده علوم انسانی

Kantian Legal Philosophy

Author: Arthur Ripstein

Source: Adler, Matthew D. A companion to philosophy of law and legal theory. Ed. Dennis Michael Patterson. Wiley-Blackwell, 2010. Article number: 26

فلسفه حقوقی کانت

نویسنده: آرتور ریپستین

مترجم: مژگان جعفری

مجموعه ترجمان، تلاشی برای ترجمه متون برگزیده علوم انسانی است. ترجمه صداهایی که کمتر شنیده شده‌اند و اندیشه‌هایی که مهجور، اما بدیع و راهگشایند. هدف ما، غنا بخشیدن به تفکر انتقادی و گفتگویی است، برای همراهی با ما، متن‌های مناسبی را که می‌شناسید، پیشنهاد دهید، یا در ترجمه آن‌ها با ترجمان همراه شوید. پست الکترونیکی ترجمان: info@tarjomaan.com

حقی انتشار جزء یا تمام متن، برای مؤسسه ترجمان محفوظ است

ISSN: 2345-282x



فلسفهٔ حقوقی کانت^۱ را به‌دشواری می‌توان در چارچوب مقولات «علم حقوق»^۲ معاصر جای داد؛ اغلب چنین پنداشته می‌شود که این فلسفه حقوق معطوف به اموری است که با تحلیل مفهوم حقوق بی‌ارتباط هستند: درهم آمیختن صریح مفاهیم اخلاقی [با مفاهیم حقوقی]، تمرکز بر مفهوم «اجبار»^۳ و توجه بیش‌ازحد به جزییات نظری‌ای که به نظر می‌رسد به‌جای روشن کردن موضوع آن را تغییر می‌دهند. افزون بر این، فلسفه حقوق کانت به سؤالات استاندارد «علم حقوق هنجاری»^۴ نیز عنایتی نمی‌کند. اغلب گفته می‌شود علم حقوق هنجاری معطوف به سؤالاتی در این‌باره است که حقوق -صرف‌نظر از آنچه هست- چه باید باشد. اما اگر هدف علم حقوق هنجاری تنها این است که بگوید حقوق چه باید باشد؛ آنگاه درگیری رویکرد کانتی با «نظریهٔ حقوقی»^۵ نامربوط به نظر خواهد رسید. در این فصل نشان خواهیم داد که یکایک این مشخصه‌های فلسفه حقوقی کانتی از نظرگاه خاص کانت در خصوص رابطهٔ میان «اخلاق» و حقوق سر برآورده‌اند بیشتر زبان‌های اروپایی، به‌جز انگلیسی، در برابر واژهٔ «قانون»^۶ دو واژه دارند: «lex» و

^۱ فلسفهٔ حقوق کانت را باید در این آثار کانت سراغ گرفت: بیش از همه و به‌صورت جامع در بخش نخست رسالهٔ *متافیزیک اخلاق: مبادی متافیزیکی حق شناخت* (۱۷۹۷) و پس از آن در بنیادهای *متافیزیک اخلاق* (۱۷۸۵) و البته در بخش‌هایی از *نقد عقل محض* (۱۷۸۱ و ۱۷۸۷) و همین‌طور در رسالات کوچک‌تری نظیر *صلح جاودان* (۱۷۹۵) و *ایدهٔ تاریخ عمومی از منظری جهان‌میهانه* (۱۷۸۴) و دربارهٔ این حکمت عوامانه: که این ممکن است به لحاظ نظری درست باشد اما فایدهٔ عملی ندارد (۱۷۹۳) [مترجم].

^۲ «jurisprudence» که در زبان فارسی اغلب از آن با عبارت «علم حقوق» یاد شده است، در حقیقت به هرگونه مطالعهٔ تئوریک حقوق و به عبارتی به دانش نظری حقوق اشاره دارد، بنابراین «علم حقوق» آشکارا با «حقوق» متفاوت است و «فلسفهٔ حقوق» و یا بررسی جامعه‌شناسانهٔ حقوق نیز اجزای آن هستند و نه غیر آن [مترجم].

^۳ «coercion» که برگردانی انگلیسی از واژهٔ آلمانی «Nötigung» است را در فلسفهٔ کانت بسته به زمینهٔ معنا می‌توان به الزام یا اجبار برگرداند [مترجم].

^۴ Normative jurisprudence

^۵ Morality

^۶ law



«ius»^۱، «gesetz» و «recht»^۲، «loi» و «droit»^۳. در تمامی این جفت‌ها، واژه نخست مفهومی کاملاً نهادی و سازمانی دارد و واژه دوم، گرچه از مفهوم نهادی عاری نیست اما باری اخلاقی نیز دارد. بحث‌های معاصر درباره رابطه میان اخلاق و حقوق دوگانه نخست را به‌عنوان موضوع خود برمی‌گزینند. اثبات‌گرایان^۵ استدلال می‌کنند که قانون-که آن را به‌مثابه «لکس» فهم می‌کنند- فقط زمانی می‌تواند کردار [افراد] را هدایت کند که مردم بتوانند بفهمند- بر طبق آنچه قانون می‌گوید- چه باید کرد؛ بی‌آنکه نیازی باشد به کُنه ارزش‌های آن نیز پی ببرند («هارت»^۶، ۱۹۶۲، «رز»^۷، ۱۹۷۰). ضد اثبات‌گرایان مدرن تلاش می‌کنند نشان دهند که ارزش [در قانون] واجد اهمیت است، آن‌ها نشان می‌دهند که عضو نخست در تمامی این دوگانه‌های مفهومی مستلزم دومی است و استدلال

^۱ دو واژه «لکس» و «ایوس» در زبان لاتینی برای بازنمایاندن مفاهیم قانون و حق به کار می‌روند، باید توجه کرد که این دو واژه ابداً مترادف نیستند، «لکس» به معانی قانون (statute)، قانون‌گذاری (legislation) و قانون مدون (satutory law) به کار می‌رود. «لکس» قانونی است که توسط یک مرجع سیاسی نظیر پارلمان یا دولت وضع شده باشد. در جوامع مدرن «لکس» اغلب صورت مکتوب و مدون دارد. در حالی که واژه «ایوس» به معنای حق و دارای ربط‌های معنایی با مفاهیمی نظیر صحیح (right) و عادل (just) و راست (stright) است. این تفکیک در اغلب زبان‌های اروپایی نظیر هلندی، آلمانی، ایتالیایی، فرانسوی، روسی، پرتغالی و... حاضر است؛ اما زبان انگلیسی فاقد چنین تفکیکی است. در زبان‌های عربی و فارسی، می‌توان واژه «قانون» را معادل «لکس» قرار داد و واژه «حق» را معادل «ایوس»، بدین ترتیب زمانی که (right) را گاه به قانون و گاه به حق برمی‌گردانیم تمایزی در معانی این لغت ایجاد می‌کنیم که در زبان انگلیسی مفقود است [مترجم].

^۲ این دو واژه آلمانی هستند، واژه «Recht» معادل «ایوس» است و هم چون آن واجد بار اخلاقی است و واژه «Gesetz» معادل «لکس» است. برخی از مترجمان انگلیسی‌زبان کانت و هگل، برای آنکه بار محتوایی واژه «Recht» را منتقل کنند آن را در زبان انگلیسی به قانون عینی (objective right) برگردانده‌اند [مترجم].

^۳ این دو واژه فرانسوی هستند، «droit» معادل «ایوس» است و «loi» معادل «لکس» [مترجم].

^۴ منظور همان دوگانه «لکس» و «ایوس» است که از این پس در تمامی متن اصل لاتینی آنها را با حروف فارسی می‌آوریم [مترجم].

^۵ اثبات‌گرایی حقوقی معاصر که شاخص‌ترین چهره آن «هربرت هارت» است، در سال‌های اخیر مورد حمله «رونالد دورکین» قرار گرفته است که شاخص‌ترین چهره جریان به نام «تفسیر‌گرایی» در فلسفه حقوق است. از جمله مدعیات تفسیر‌گرایی این است که حقوق مجموعه‌ای از داده‌ها نیست و میان حقوق و اخلاقیات تمایزی نیست. این جریان با برخی مدعیات «حقوق طبیعی» نیز به مخالفت می‌پردازد [مترجم].

^۶ Hart

^۷ Raz



می‌کنند که قانونی که غیراخلاقی باشد به‌هیچ‌وجه قانون نیست («مورفی»^۱، ۲۰۰۶). و یا نشان می‌دهند که تشخیص اینکه در هر موقعیت مشخص قانون چه چیزی را ایجاب می‌کند خود نیازمند استدلال اخلاقی است («دورکین»^۲، ۱۹۸۶).

اگر رویکرد کانتی مجبور می‌شد در این بحث جانب یکی از طرفین را اختیار کند؛ جانب اثبات‌گرایان معاصر را می‌گرفت: کلید مفهوم «لکس» این است که این مفهوم وضع می‌شود. درعین‌حال، رویکرد کانتی روایتی از نظرگاه حقوق‌دان طبیعی^۳ - که قائل به تقدم «ایوس» بر «لکس» است - را نیز می‌پذیرد، اما آن را به طریقی متفاوت فهم می‌کند: «ایوس» تنها زمانی می‌تواند کاملاً «ایوس» باشد که بتواند «لکس» را بسازد. رویکرد کانتی می‌پذیرد که «قاعده»^۴ ای که از راه صحیح وضع شده باشد، حتی اگر عادلانه نباشد (ایوس) هنوز می‌تواند قانون باشد (لکس). رابطهٔ میان اخلاق و حقوق [در رویکرد کانتی] در جهت متضادی حرکت می‌کند: عدالت تنها از طریق «حقوق موضوعه»^۵ می‌تواند در بین افراد متحقق شود. رویکرد کانتی به‌جای آنکه بگوید حقوق را نفهمیده‌ای مگر آنکه جایگاه اخلاق در آن را فهم کنی، می‌گوید اخلاق را نفهمیده‌ای مگر آنکه جایگاه حقوق را در آن فهم کنی؛ چراکه فقط حقوق است که می‌تواند بخش بنیادین اخلاق را ممکن کند.

بنابراین، رویکرد کانتی این مدعای اثبات‌گراهای مدرن را انکار نمی‌کند: این که یک هنجار مشخص عضوی معتبر از یک نظام حقوقی فرضی باشد یا نه، مسئله‌ایست که فقط به واقعیاتی دربارهٔ اعمال و فعالیت‌های مقامات [قانون‌گذار] وابستگی دارد و نه به ارزش آن هنجار خاص («گاردنر»^۶، ۱۹۹۵). رویکرد کانتی به‌جای انکار این مدعا توضیحی در خصوص اهمیت اخلاقی «لکس» ارائه می‌کند: مردم فقط

^۱ Murphy

^۲ Dworkin

^۳ در علم حقوق معاصر «حقوق طبیعی» به معنای متفاوتی به کار می‌رود. باید توجه کرد که «حقوق طبیعی» یک رویکرد فلسفی یکدست با فرضیات و مدعیات ثابت در سرتاسر تاریخ نیست. در یک روایت از حقوق طبیعی، باور به حقوق طبیعی به معنای باور به وجود قوانین فطری و عادلانه در طبیعت است که توسط انسان کشف می‌شوند (در این تلقی انسان قادر به ساختن حقوق نیست). در روایت دیگری از این رویکرد، باور به حقوق طبیعی بدین معنی است که معنای قانون نمی‌تواند به وسیلهٔ امری جز اصول اخلاقی مشخص شود. این معانی و معانی دیگر حقوق طبیعی می‌توانند با یکدیگر یا در مقابل هم به کار روند [مترجم].

^۴ Rule

^۵ «positive law» که از فعل «to posit» به معنای فرض کردن مشتق شده است به معنای حقوق موضوعه یا حقوق وضعی، اصطلاحی است در فلسفهٔ حقوق و به قوانینی لازم‌الاجرا گفته می‌شود که توسط قوای قانون‌گذار و به تصمیم آن‌ها وضع می‌شود و لزوماً بر قوانینی مقدس یا اخلاق ابتناء ندارد و بدین ترتیب از «حقوق طبیعی» متمایز می‌شود [مترجم].

^۶ Gardner



در صورتی می‌توانند با ملاک‌های عدالت به کنش متقابل با یکدیگر پردازند که هم این ملاک‌ها و هم مراجعی که برای اعمال و تفسیر این ملاک‌ها قدرت یافته‌اند در سر جای خود باشند. به تعبیر محبوب کانت، «قانون» (که برای او به نحو هنجاری فهم می‌شود) فقط در صورتی الزام‌آور است که «به‌مثابهٔ قانون وضع شده باشد» (کانت، ۱۷۹۷، ص ۴۵۰)؛ یعنی به نحو نهادین و از طریق حقوق موضوعه [به‌مثابهٔ قانون] مشخص شده باشد.

موافقت کانت با این دیدگاه اثبات‌گرایان معاصر که حیثیت قانون (لکس) به خاستگاه‌های آن است با مخالفت وی با دیدگاه اثبات‌گرایان دیگری دربارهٔ قانون به هم جفت شده‌اند؛ دیدگاهی دربارهٔ قانون که به نحو تاریخی با چهره‌های پیشتاز اثبات‌گرا^۱ پیوند می‌یابد. این دیدگاه نه تنها از تز مرکزی اثبات‌گرایی معاصر کاملاً متمایز است، بلکه مهم‌تر از آن، به هیچ وجه، نظریه‌ای دربارهٔ قانون به‌مثابهٔ «لکس» نیست. کاملاً برعکس، این دیدگاه بیش از هر چیز دیدگاهی دربارهٔ «ایوس» است که کمابیش از نظر هنجاری امری فرعی و ثانوی است. در این دیدگاه که رویکرد کانتی آن را طرد می‌کند، قانون (لکس) ابزاری برای به دست آوردن اهداف اخلاقی است که یکسره از قانون مستقل‌اند. روایتی فوق‌العاده نافذ از این موضع را «بنتام»^۲ به دست می‌دهد. شرح روشن بنتام از تضادهای موجود میان دیدگاه «حقوق طبیعی»^۳ - همان‌گونه که توسط افرادی نظیر «ویلیام بلک استون»^۴ معرفی شده است - و دیدگاه حقوقی اثبات‌گرای خود او، در نهایت به تزی بدیع دربارهٔ ماهیت اخلاق بدل شد. بر اساس این تز اصل بنیادین اخلاق نه در بردارندهٔ قواعد است و نه چیزی شبیه به آن‌ها. بنتام به‌عنوان یک «فایده‌گرا»^۵ اعتقاد داشت که «ملاک»^۶ عمل درست آن است که ببینیم آیا عمل در واقع قادر است موازنهٔ لذت و رنج را به سود لذت تمام کند یا خیر؟ این سؤالی است که عمیقاً ناظر به واقع است و سؤالی است دربارهٔ نسبت‌های علی در جهان که علی‌الاصول در هر موردی پاسخی کاملاً متعین دارد، حتی اگر انسان جایز‌الخطای معمولی اغلب در پی بردن به اینکه اقتضای فایده‌مندی

^۱ اثبات‌گرایی حقوقی عمدتاً توسط متفکران قرن هجده و نوزدهمی نظیر جرمی بنتام و جان آستین گسترش یافت، مهم‌ترین نمایندگان آن در قرن بیستم «هانس کلسن»، «هارت» و «جوزف رز» هستند [مترجم].

^۲ Bentham

^۳ Natural law

^۴ William Blackstone

^۵ Utilitarian

^۶ Criterion



چیست دچار مشکل شود. اما وجود چنین محدودیت‌هایی ایجاب می‌کند که مبنای تصمیم‌گیری (برای اینکه چه عملی انجام شود) غیرمستقیم باشد. یعنی از طریق اختیار کردن قواعدی که تحقق لذت درازمدت را محتمل می‌کنند. بنابراین، به قواعد به‌عنوان اموری اخلاقاً فرعی نظر می‌شود. قواعد ابزارهایی‌اند برای دستیابی به امری [اخلاق] که می‌تواند بدون هیچ‌گونه ارجاعی به آن‌ها وصف شود. اگر قواعد هیچ نقش اخلاقی ذاتی ندارند و نقششان تنها عرضی و ابزاری است، قواعد حقوقی نیز به‌طریق‌اولی هیچ‌گونه اهمیت ذاتی نخواهند داشت. این قواعد صرفاً ابزارهایی کارآمد برای هماهنگی و هدایت کردن رفتار هستند و باید منحصراً بر اساس توانایی‌شان برای انجام این منظور ارزیابی شوند. قواعد نمی‌توانند واجد هیچ‌گونه بار اخلاقی باشند چراکه فقط نتایج واجد بار اخلاقی‌اند. این رویکرد ابزاری به حقوق در نظریه حقوق معاصر - حتی در میان کسانی که فایده‌گرایی را رد می‌کنند - برجای مانده است. جوزف رز (۲۰۰۳) می‌نویسد، «من فکر نمی‌کنم تکالیف مهمی وجود داشته باشد که منحصر به حقوق باشند، بدین معنا که به‌هیچ‌وجه از هیچ‌طریق دیگری قابل حصول نباشند». این جملات تصویر آشنای علم حقوق هنجاری را زنده می‌کنند، علمی که سرگرم پژوهش در این باره است که حقوق چه باید باشد، بی‌آنکه در نظر بگیرد که حقوق چه هست.

بنتام با طرح نظرگاه بدیع خود در خصوص قواعد [در اخلاق]، با این دیدگاه سنتی حقوق طبیعی که قانون (لکس) عبارت است از قواعدی که به دست مقامات [قانون‌گذار] وضع شده مخالفت نمی‌کند؛ او با تبیین [حقوق طبیعی] با چرایی این مسئله مخالفت می‌کند. سنت حقوق طبیعی بسیار سرشارتر از آن است که بتوان خلاصه‌ای ساده از آن به دست داد، اما یکی از فرض‌های کلیدی حقوق طبیعی این است: اخلاق بینافردی خود به نحو اساسی و ضروری از قواعد تشکیل شده است و فقط به نحوی عرضی راجع به نتایج است - افراد دیگر را مجروح نکن؛ دارایی‌های فرد دیگر را از او نگیر؛ به قول‌هایت پای بند باش؛ رفتارت را با دیگران هماهنگ کن؛ و غیره - . حقوقدانان طبیعی قرون وسطا و اوایل عصر مدرنیته، مانند «آکویناس»^۱ و «گروتیوس»^۲، در پی آن بودند که نگرش خود را در دیدگاهی درباره دو نوع «خیر»^۳ بنیاد

^۱ Aquinas

^۲ Grotius

^۳ Good



ببخشند! خیرهای «مختص انسان»^۲ و خیرهای مربوط به «شکوفایی»^۳ («فینیس»^۴، ۱۹۹۸) اما این بنیاد بخشیدن به دست قواعد رفتار سامان یافته است و نه پیامدهای آن. در عین حال، حقوقدانان طبیعی تشخیص دادند که قواعد بینافردی که در قلب اخلاق قرار گرفته‌اند نسبتاً نامتعین هستند و برای حصول معنایی مشخص به حقوق موضوعه نیازمندند. «استدلال مسئله محور»^۵ که مؤلفه آشنای تمامی نظام‌های حقوقی است، برای حقوقدان طبیعی چیزی نیست جز صورتبندی مفاهیم اخلاقی در هر وضعیت خاص و ابداً تلاشی برای نزدیک شدن به یک نظم مفهومی تازه نیست. در حالی که بنتام و «آستین»^۶ ممکن است بگویند که اخلاق فقط به نحو ابزاری و عرضی و به دلیل محدودیت‌های دانش بشری به نهادهایی برای وضع، اطلاق و اجرای قانون محتاج است؛ حقوقدانان طبیعی اعتقاد دارند که این امور [قانون و نهادهای قانون‌گذار] به نحوی ضروری مورد نیاز هستند. بنابراین، آنان بر این باورند که موضوعیت حقوق موضوعه بدان است که در چارچوب خواست‌های اخلاقی فهم شود: قواعد اخلاقی به قدر کافی متعین نیستند و باید از طریقی یکسان برای همگان معنا شوند

^۱ این دو قسم «خیر» در بستر بحث فلسفه حقوق آکویناس مطرح شده‌اند، و گرنه اقسام دیگری از «خیر» نزد آکویناس مطرح‌اند، من جمله «خیر اعلی» که همان محبت است. بنا به رأی آکویناس فضایل به واسطه طبیعت در وجود انسان محقق نمی‌شوند (بر خلاق رأی ارسطو) بنابراین عشق به خیر اعلی که همان محبت است از آن‌رو که در وجود انسان طبیعی است، فضیلت نیست [مترجم].

^۲ «distinctive human goods» «خیر مختص به انسان» در آکویناس، برخلاف آنچه ممکن است در نگاه اول دریافت شود به عقلانیت نظری در انسان ارجاع ندارد، انسان نزد آکویناس از سه جزء قوام یافته است، «طبیعت حسانی» که با حیوانات مشترک است، «عقل عملی» که بر اساس رتبه انسان در جهان وجه ممیز اوست و «حکمت نظری» که در انسان نیز - به همان کمال فرشتگان - حاضر است اما مختص او نیست. بنابراین به دلیل فرض وجود فرشتگان در نظام سلسله مراتبی موجودات، در فلسفه آکویناس وجه ممیزه انسان عقل عملی است و نه نظری و به طریقی اولی خیرات مختص به انسان عملی‌اند و نه نظری. برای اطلاع بیشتر در این باره ن. ک. به:

Porter, Jean, 1989, Recovery of virtue: the Relevance of Aquinas for christian Ethics, Westminster John Knox press.

^۳ «flourishing» که آن را به شکوفایی برگردانده‌ام، معادلی انگلیسی برای ائودایمونیا (εὐδαιμονία) در فلسفه اخلاق ارسطوست که در انگلیسی گاهی نیز به «happiness» بازگردانده می‌شود، این اصطلاح پس از ارسطو در فلسفه آکویناس نیز حاضر می‌شود اما برای او معنایی متفاوت دارد، شکوفایی یا سعادت نزد آکویناس اقسام مختلفی دارد، از جمله سعادت طبیعی در مقابل سعادت مرحمت‌شده (graced) و سعادت کامل در مقابل سعادت ناقص، سعادت کامل نزد آکویناس عشق به خداست [مترجم].

^۴ Fininis

^۵ «casuistry» را که معادل عبارت «case-based reasoning» است را به واسطه همین مترادف به «استدلال مسئله محور» برگردانده‌ام، این اصطلاح به روشی در «اخلاق کاربردی» و «علم حقوق» اطلاق می‌شود که مشخصه آن رویکرد انتقادی نسبت به اصول و قواعد خشک و «استدلال قاعده محور» است. در این روش تأکید می‌شود که به جای اطلاق قواعد عام بر موارد جزئی و مشخص اخلاقی یا حقوقی بهتر است قواعد نظری را از دل موضوع یا موردی مشخص و عینی بیرون کشید و سپس بر موارد مشخص و مشابه دیگر اطلاق کرد. لغت «casuistry» از لغت لاتین «casus» که معادل «case» در انگلیسی است، مشتق شده است. [مترجم]

^۶ Austin



تا همه کس بتواند اقتضائات اخلاق را در سازگاری با اشخاص دیگری که عملی همچون او انجام می‌دهند برآورده کند (استون، ۲۰۰۷).

کانت روایتی بازنگری شده و متمایز از درون‌مایه‌های سنتِ حقوق طبیعی پیشنهاد می‌کند: او تمامی اشاره‌های این سنت به ایده‌های ارسطویی هم چون سعادت و خیر را به سود مفهوم قانون طرد می‌کند، تنها مفهوم آزادی است که می‌تواند هم دستورهای مقتدرانه و هم قدرتی را که برای اعمال این دستورات لازم است توجیه کند، بنابراین تنها پاره‌ای از اخلاق می‌تواند از طریق حقوق موضوعه اثرگذار باشد؛ و آن پاره‌ای است که به تنظیم آزادی بیرونی افراد مربوط می‌شود. تحصیل سایر اجزاء اخلاق - چه فضیلت و چه گزینش غایات ارزشمند - از طریق حقوق ممکن نیست. فضیلت در نزد کانت ربطی به فعلی که شخص صورت می‌دهد ندارد؛ بلکه به نیت او از انجام آن فعل مربوط است. یک عمل ظاهراً فضیلت‌مندانه اگر در واکنش به مرجع اقتداری خارجی یا مجازاتی قانونی اختیار شده باشد دیگر واقعاً فضیلت‌مندانه نیست. کاملاً عکس این مطلب، وجه بیرونی روابط بینا فردی - صرف نظر از نیت افراد از تبعیتشان [از قانون] - می‌تواند کاملاً قانونی محسوب شود چرا که قانون صرفاً با روابط متقابل افراد آزاد سروکار دارد. کانت ساختار روابط قانونی را هم چون ساخت عقلانی «نظام آزادی هم‌ارز»^۱ می‌داند که در آن هر انسان به‌رغم تمامی انسان‌های دیگر آزاد است. این که فعل یک انسان بر قابلیت آزادی انسان دیگر اثر بگذارد به نیت انسان اول بستگی ندارد؛ فقط به آنچه او انجام داده بستگی دارد. آزادی هر انسان - علی‌رغم دیگران - تنها می‌تواند از طریق حقوق حاصل شود.

این دعوی کانتی که فقط حقوق قادر است نظام آزادی هم‌ارز را ایجاد کند به‌عنوان یک ادعای اخلاقی «پیشینی»^۲ است و در امتداد مدعاهای تجربی «هیوم»^۳ و «لاک»^۴ قرار ندارد. بر طبق مدعای هیوم که خود آن را «شرایط عدالت»^۵ می‌نامید، (هارت، ۱۹۶۲، ص ۱۸۹ - ۹۵؛ هیوم [۱۷۴۰] ۱۹۷۵، ص ۴۸۸) مشخصه‌هایی در شرایط انسان وجود دارد که حاکمیت از طریق قواعد عام را، هم از نظر اخلاقی

^۱ System of equal freedom

^۲ A priori

^۳ Hume

^۴ Locke

^۵ Circumstances of justice



سودمند می‌کند و هم از نظر انسانی مقدور. از طرفی لاک به «شرایط حقوق»^۱ باور داشت (گرچه با این عبارت از آن نام نبرد) (لاک، [۱۶۸۸] ۱۹۶۰). به‌زعم لاک، محدودیت‌های اخلاقی و معرفتی سبب ترجیح نهادهای اجتماعی بر قضاوت فردی هستند. اما نگاه کانت به شخصیت و گرایش‌های انسان به‌نحو افراطی‌ای منفی است،^۲ او می‌نویسد: از چوب کج و معوج انسان هرگز چیزی صاف ساخته نخواهد شد (کانت، ۱۹۹۱). با وجود این، کانت تأکید می‌کند که ایجاد «شرایط یکسر برحق»^۳ ای که در آن افراد با یکدیگر و تحت لوای حقوق موضوعه زندگی کنند - صرف نظر از میزان قابلیت مردم برای «خوب و دوستدار قانون» بودن - به لحاظ اخلاقی لازم است (کانت [۱۷۹۷] ۱۹۹۶، ص ۴۵۶).

از آنجا کانت مفاهیم اخلاقی را عقلانی (و نه تجربی) تلقی می‌کند، نقطهٔ آغاز برای اندیشیدن به این مفاهیم برای او باید انتزاعی‌ترین نقطهٔ ممکن و عقلانی محض باشد و از هر نظریهٔ معین دیگری دربارهٔ محدودیت‌ها و شرایط انسانی مجرد یابد. اگر صورتی مشخص از مفهوم اخلاقی قانون در تجزیه و تحلیل مسئلهٔ انتزاعی روابط موجودات عقلانی فانی به کار گرفته شود؛ روشن خواهد شد که عدالت در بین افراد فقط از طریق حقوق موضوعه ممکن می‌شود و حقوق موضوعه شامل نهادهایی برای وضع، اطلاق و اجرای قانون نیز هست. بنابراین ساختار عقلانی این نهادها بنیان‌هنجاری لازم برای اعطای قدرت به مقامات رسمی را فراهم می‌آورد، تا آنان در تکمیل جزئیات دقیق «حقوق عمومی»^۴ محدودیت‌های انسان را در شرایط مختلف لحاظ کنند.

اگر ماهیت تجربی و تاریخی ضمنی نظام‌های حقوقی را در نظر داشته باشیم، شرحی که کانت از ساختار عقلانی محض عدالت به دست می‌دهد ممکن است برای درک تمامی واقعیات موجود نقطهٔ آغاز مایوس‌کننده‌ای به نظر برسد. کانت این شرح را به‌عنوان الگویی برای مسئلهٔ محض قاعدهٔ حقوقی طرح می‌کند. او از مسئله‌ای ثمربخش آغاز می‌کند و سپس آن را مبنای تحلیل خود قرار می‌دهد؛ از این روی، [می‌توان گفت که] او از سنت حقوق طبیعی در علم حقوق و در حقیقت و به معنای عام‌تر از سنت ارسطویی در فهم مسائل غامض

^۱ Circumstances of law

^۲ با وجود این نگاه کانت به نهادها و دولت (در مقابل انسان) بسیار مثبت است، دولت و نهادها در نزد کانت ضروری ضروری و گریزناپذیر برای وضع قانون و حمایت از آن نیستند، بلکه اموری بی‌نهایت مثبت‌اند که حیات اخلاقی ما بی آن‌ها ممکن نیست. برای اطلاع بیشتر از رابطهٔ میان اخلاق فردی و نهادها ن. ک. به: راجر سالیوان، اخلاق در فلسفهٔ کانت، ترجمهٔ عزت‌الله فولادوند، طرح نو، ۱۳۸۰ [مترجم].

^۳ Fully rightful condition

^۴ Public Law

پیروی می‌کند؛ در نقد عقل محض^۱ او از استراتژی تحلیلی مشابهی برای رسیدن به مفهوم «موجود زنده»^۲ بهره می‌برد. (کانت [۱۷۸۱] ۱۹۸۸، ص ۳۹۷) اگر، همان‌گونه که کانت استدلال می‌کند، جهان طبیعی فیزیکی باید فقط از طریق علّیت فیزیکی (که قوانینی بی‌استثنا بر آن حاکم‌اند) فهم شود، آنگاه مفهوم موجود زنده به یک معمای فلسفی بدل خواهد شد. چراکه این مفهوم همچون شاهدی از نوعی نظم اساساً متفاوت است. گرچه تعمیم‌هایی وجود دارند که هم بر حیوانات و هم اشیاء در حال افتادن صدق می‌کند ولی جنس کلیت در هر مورد متفاوت است. اگر تعمیم‌هایی که موضوع آن‌ها جهان فیزیکی است، استثناها را تصدیق کنند، ناکامل خواهند شد. اما تفکر روزمره درباره موجودات زنده دست به تعمیم‌هایی می‌زند که به نظر نمی‌رسد با استثناها به مخاطره بیافتند. اسب سه پا مثالی نقض بر این مدعا نیست که اسب چهارپا دارد. این واقعیت که اکثریت چشمگیر پشه‌ها نمی‌توانند مرحله لاروی را پشت سر بگذارند و یا کشف تعداد نسبتاً زیادی از پشه‌های بالغ که از تولیدمثل ناتوان‌اند، باعث تضعیف هیچ مدعایی درباره چرخه حیات طبیعی پشه نخواهند شد.^۳ کانت به‌جای جایگزین کردن مفهوم موجود زنده با مفهومی تجربی‌تر بدین نحو استدلال می‌کند که مفهوم چرخه حیات کامل ایده‌ای عقلانی است که ما بر اموری تحمیل می‌کنیم که در طبیعت با آنها رویارو می‌شویم، حتی اگر هیچ‌یک از این امور برای [شکل دادن] به این ایده عقلانی به نحو کامل بسنده نباشند. مفهوم شرایط یکسر برحق - که برای کانت به‌مثابه نظام آزادی هم‌ارز فهم می‌شود - در علم حقوق نقشی موازی مفهوم چرخه حیات ایفا می‌کند. این مفهوم به تفکر ما درباره نظام‌های حقوقی که با آن‌ها در تجربه رویاروی می‌شویم سامان می‌دهد. از طرفی، این مفهوم چشم‌اندازی مهیا می‌کند که از خلال آن موارد منحصر به فرد می‌توانند به‌عنوان نقص نگریسته شوند. هنگامی که ما حکم می‌کنیم که اسبی سه پا ناقص است، مفهومی از اسب ایدئال را در ذهن خود به‌عنوان پیش‌فرض داریم، دقیقاً به همین نحو، وقتی که ما حکم می‌کنیم که حیثی از یک نظام بالفعل حقوقی ناقص است، مفهومی ایدئال از یک نظام حقوقی مبتنی بر آزادی هم‌ارز را به‌عنوان پیش‌فرض در ذهن خود داریم. در هر دو مورد، حکم از نظر گاهی از پیش فرض شده و توسط اطلاق یک مفهوم انتزاعی بر ایزه‌ای خاص صورت گرفته است (کانت [۱۷۹۷] ۱۹۹۶، ص ۴۹۱ الی ۵۰۵).

^۱ Critique of Pure Reason

^۲ living thing

^۳ بر اساس ایده چرخه حیات طبیعی پشه، هر پشه در سیر حیات خود دارای چهار مرحله تکاملی است: تخم، لارو، شفیره و بالغ. پس هر لاروی باید بالغ شود و هر بالغی باید تخم بگذارد، اما مقصود اینجا آن است که بالغ نشدن بسیاری از لاروها و تخم نگذاشتن بسیاری از بالغ‌ها دلیلی بر نقض ایده چرخه حیات طبیعی تکاملی پشه نیست [مترجم].



با وجود این، ایدهٔ عقلانیِ شرایطِ برحق فقط به صورت تفسیری از وجه قابل انتظار مفهومِ قانونِ مدون (لکس) مطرح نشده است. برخی کوشیده‌اند نشان دهند که هر کنش ارتباطی، مفهومی محض از بیان آزادانه را از پیش فرض می‌کند؛ با این امید که [این ایده را] ثابت کنند که هر فردی که از بیان یا قانون در طریقی جز این طریق بهره ببرد درگیر گونه‌ای از خود تناقض‌گری رفتاری شده است («هابرماس»^۱، ۱۹۸۱). حتی اگر استدلالی باورپذیر بتواند چنین نتیجه‌ای را چه در خصوص مسئلهٔ بیان و چه حقوق اثبات کند، مفهومی غلط از نقصان را برجسته کرده است. مشکل استفادهٔ ناعادلانه از قانون (لکس) همین است که ناعادلانه است، نه اینکه در قانون‌مند بودن ناکام است. به همین ترتیب، مشکل استفادهٔ گمراه‌کننده از بیان این نیست که گوینده خود را نقض می‌کند؛ بلکه مشکل آن است که گوینده فرد دیگری را فریب می‌دهد.

برای آنکه با شکل کلی استدلال کانت در خصوص رابطهٔ میان مفاهیم اخلاقی و نهادها آشنا شویم، مسئلهٔ حق دادرسی عادلانه را در نظر می‌گیریم. بنیان هنجاریِ حق دادرسی عادلانه در این واقعیت نهفته است که این حق خود مثالی از قانون اخلاقی کلی‌تری است که می‌گوید انسانی آزاد برای آنکه بتواند یگانه پاسخ‌گوی کردار خود انگاشته شود و برای آنکه فرض بر آن باشد که هیچ خطایی انجام نداده است (مگر آنکه دیگران بتوانند نشان دهند که فرد خطا کرده است) باید کاملاً بی‌عیب و نقص باشد (کانت [۱۷۹۷] ۱۹۹۶، ص ۳۹۴). درعین حال، تنها از طریق دولت می‌توان از حق دادرسی عادلانه متمتع شد، چرا که این حقی است که نهادها و رویه‌ها برای عملی کردن آن - به نحوی سازگار با حق دیگرانی که سزاوار دادرسی عادلانه‌اند - به وجود آمده‌اند. نظریهٔ خیره‌کنندهٔ کانت این است که تمامی حقوق ذیل این مقوله جای می‌گیرند: اشخاص فقط به خاطر فضیلت انسان بودن سزاوار حقوق خود هستند. و حق فطری انسان بودن است که بنیاد هر حق ثانوی دیگری را - که اشخاص ممکن است از طریق کردارشان به دست آورند - شکل می‌دهد. حقوق جماعتی از انسان‌ها باید به نحوی سازگار [با یکدیگر] شکل بگیرد و بنابراین [حقوق] باید پاره‌ای از رشته‌ای سامانمند از محدودیت‌های رفتار باشد. چنین تلاشی تنها در شرایط قانونی - که حقوق یکایک افراد را ضمانت می‌کند - ممکن می‌شود.

^۱ Habermas



نقطه آغاز تکوین این ایده از «قانونیت»^۱ نقطه‌ای است که کانت آن را «آزادی بیرونی»^۲ می‌خواند. موجود «غایت‌مند»^۳ موجودی است که می‌تواند غایات خود را وضع و پیگیری کند. برای آنکه امری را غایت خود قرار دهید می‌بایست فعلی بیش‌تر از آرزو کردن انجام دهید، باید به نحوی فعالانه وسایلی را که باور دارید در دست‌یابی به این غایات توانا هستند برگزینید؛ کانت وقتی ایده‌های بالا را می‌پذیرد از ارسطو تبعیت می‌کند. ممکن است در مورد شایستگی غایات‌تان در اشتباه باشید و ممکن است -حتی اگر وسایل بسنده باشند- در دست‌یابی به آن‌ها شکست بخورید؛ اما برای خود غایتی تعیین نمی‌کنید مگر آنکه وسایل محتملاً بسنده‌ای در اختیار‌تان باشد. کانت مفهوم خود از غایت‌مندی را با اصلی هنجاری ادغام می‌کند: هر انسانی سزاوار آن است که ارباب خود باشد و آن کس باشد که تعیین می‌کند چه غایاتی را پیگیری کند. و از آنجاکه هر انسانی ارباب خویش‌تن است، هیچ‌کس ارباب دیگری (و یا بنده‌اش) نیست؛ بنابراین حقوق هر انسان باید هم چون پاره‌ای از نظامی از حق‌ها تلقی شود: حق یک انسان برای آزادی در نقطه‌ای به پایان می‌رسد که حق انسان دیگر آغاز می‌شود. بنابراین حق شما برای آزادی بیرونی مایه «استحقاق»^۴ شما برای استفاده کردن از وسایل در جهت تحقق غایات‌تان است؛ آن‌هم به نحوی که با توانایی دیگران برای صورت دادن فعلی مشابه در تلائم و سازگاری باشد.

بنابراین چنان‌که روشن شد، حق آزادی بیرونی تنها به نحو عقلانی می‌تواند فهم شود، شما آزادید اگر -بیش از هر شخص دیگری- آن شخصی باشید که معین می‌کند چه غایاتی را دنبال کنید. استحقاق بنیادین شما به نحوی ساده همین است که از وسایلتان برای وضع کردن و پیروی کردن از غایات‌تان بهره بگیرید و فقط از طریق استحقاق دیگر افراد -برای انجام فعلی مشابه- محدود شوید. از آنجاکه استحقاق امری نسبی است، سبب پیدایش مفهومی نسبی از خطا می‌شود: یک انسان نسبت به دیگری مرتکب خطا می‌شود اگر در قابلیت شخص دیگر برای بهره گرفتن از وسایلتش -چنان‌که خود او شایسته می‌داند- اختلال ایجاد کند. گرچه قابلیت بالفعل افراد برای وضع و پیروی کردن از غایات‌شان به همان اندازه که نسبت به افعال دیگر افراد آسیب‌پذیر است در مقابل عوامل طبیعی نیز آسیب‌پذیر است؛ اما یگانه امری که می‌تواند به استحقاق یک فرد برای وضع و پیروی کردن از غایاتش -در استقلال از انتخاب‌های دیگران- هجمه برد فعل فرد دیگر است [و نه عوامل طبیعی].

^۱ legality

^۲ External freedom

^۳ Purposive

^۴ Entitlement

سودای کانت برای ساختن «مفاهیم حقوقی مناسب»^۱، از طریق مفاهیم بنیادی تر مربوط به عمل و آزادی، ممکن است هم چون نشانه‌ای از پابندی او به رهیافت از رواج افتاده «بنیادگرا»^۲ به «توجیه»^۳ تلقی شود. چه متون کانت به این مفهوم از توجیه پایبند باشند و چه نه، پروژه گسترده تر کانتی بر این مفهوم تکیه ندارد. تأکید بر این مطلب در سازگاری کامل با استدلال‌های کانت است: اینکه نقطه آغاز کانت [آزادی بیرونی] در نهایت قابل دفاع باشد یا نه تا حدی بر توانایی وی برای ایجاد مفاهیم حقوقی مناسب از آن بستگی دارد. اگر این پروژه بی‌ثمر بوده است، پس نقطه آغاز هم به همان اندازه ناموفق بوده است. اگر این پروژه ثمربخش است، آن وقت روشن می‌شود که این مفاهیم حقوقی مناسب نمونه‌هایی از ایده‌های عملی گسترده تر طرح شده به دست کانت بوده‌اند. اگر این مفاهیم حقوقی در فهم مشخصه‌های ساختاری گسترده نظام‌های حقوقی هم موفق باشند (مشخصه‌هایی چون: تمایز میان حقوق خصوصی و عمومی و تقسیم‌بندی‌های سنتی حقوقی درون آن‌ها، مثلاً تمایز میان مالکیت و قرارداد در حقوق خصوصی و تفکیک قوا و قائل بودن به دولت محدود در حقوق عمومی) آن وقت نقطه آغاز کانت و وصف وی از مشخصه‌های حقوقی مربوط، کلیتی را تشکیل خواهند داد که دو جزء آن به نحو متقابل یکدیگر را تائید می‌کنند. پس رویکرد کانتی در اصل می‌تواند در هر دو جهت متحقق شود. می‌تواند رو به بیرون و از طریق ایده آزادی بیرونی محقق شود (به نحو ترکیبی) و یا می‌تواند رو به درون و از طریق پدیده‌های شناخته شده حقوقی محقق شود (به نحو تحلیلی). هر استراتژی امتیازهایی را وعده می‌دهد: استراتژی دوم این مزیت را دارد که رویه‌های موجود را فهم می‌کند، استراتژی نخست، با آغاز کردن با مفهوم بنیادین آزادی، مزیت فلسفی متفاوتی را به دست می‌دهد. این استراتژی چشم‌اندازی فراهم می‌کند که سؤالاتی درباره قدرت و مرجعیت حقوقی بخش عمده‌ای از اهمیت فلسفی خود را وامدار آن‌اند. مفهوم کانتی آزادی هم‌ارز، در اساس خود، بیان این ایده است که هر انسان استحقاق آن را دارد که ارباب خویش باشد؛ آن هم درحالی که این خویشتن - اربابی به نحو نسبی و متناقضی فهم می‌شود. برای ارباب خویش بودن نه نیاز است که بر تمامی جنبه‌های حیات خود احاطه داشته باشید و نه حتی لازم است که مجموعه‌ای از گزینه‌های ارزشمند که بر شما گشوده هستند را در اختیار داشته باشید؛ تنها لازم است که شما - و تنها شما - بیش از هر شخص دیگری معین کنید که چه غایتی را پیگیری خواهید کرد. ایده کانت، درباره ارباب خویش بودن هر انسان، نه تنها در تضاد شدید با ایده‌های برده‌داری و نظام ارباب‌ورعیتی است، بلکه پرسش‌های آشنایی را نیز در فلسفه حقوق زنده

^۱ Relevant legal concepts

^۲ Foundationalist

^۳ Justification



می‌کند. دولت‌ها مدعی‌اند که استحقاق آن را دارند که مردم بگویند چه کنند و آن‌ها را مجبور به انجام آن کنند. هردوی این استحقاق‌های فرضی دولت در تنشی واضح با حق هر انسان برای ارباب‌خویش بودن است. اگر شما ارباب خویشن هستید، چگونه دیگران می‌توانند مستحق آن باشند که به شما بگویند چه کنید؟ یا آنکه مجبورتان کنند دست به اعمال خاصی بزنید؟ روایت کانتی، با آغاز کردن از این نکته که هر انسان می‌تواند ارباب خویشن باشد، وعده تبیین این مسئله - که این مدعا به چه نحو و چه موقع می‌تواند به نحو قانونی محقق شود - را می‌پروراند.

فلسفه حقوقی کانت با این آغاز خشک از مفهوم آزادی بیرونی - که به نحو نسبی فهم می‌شود - قادر است برداشتی متمایز از روابط متقابل میان افراد مستقل ایجاد کند. آزادی بیرونی - به جای آنکه از غایت معین فردی خاص پاسداری کند - بیش از هر چیز از غایت‌مندی هر شخص پاسداری می‌کند. یگانه راه برای آشتی دادن آزادی هر شخص با آزادی دیگران این است که آداب این غایت‌مندی حفظ شود، بدین معنا که هر انسان حق آن را داشته باشد که واجد وسایلی برای وضع و پیگیری غایات خود باشد - نه آنکه در غایتی مشخص موفق شود. هر انسان مستحق آن است که از وسایل خود - چنانکه شایسته می‌داند - بهره‌بردار، اما هیچ انسانی مجاز نیست که از وسایلی که به دیگران تعلق دارد بهره‌بردار یا در آنها اختلال ایجاد کند. چنین برداشتی از «اختلال»^۱ وابسته به نیت افرادی که در وسایل دیگران اختلال ایجاد می‌کنند نیست: اگر من بر اثر بی‌احتیاطی مجروح کنم، نسبت به تو دچار خطا شده‌ام. اگر از دارایی تو در حالی بهره‌برم که این گمان معصومانه ولی غلط را دارم که به من تعلق دارد، نسبت به تو مرتکب خطا شده‌ام.

بنابراین روایت کانتی از جنبه‌هایی از سنت حقوق طبیعی، که مدعی آن هستند که بنیان قواعد اخلاقی در ناپسندبودگی قصد کردن چیزهای بد است، متمایز می‌شود (فینیس، ۱۹۹۶). آداب غایت‌مندی آن چیزی را ایجاد می‌کند که کانت آن را «مسئله انتخاب»^۲ می‌خواند؛ غایتی که یک انسان از برای آن دست به انجام یک عمل می‌زند ارتباطی با مسئله قانون ندارد. (کانت [۱۷۹۷] ۱۹۹۶، ص ۳۸۷).

^۱Interference

^۲ Matter of choice



مفهوم محدودیت‌های دوسویه آزادی، هم با ایجاد اختلال و بهره بردن از وسایلی که به شخص دیگری تعلق دارند در تقابل است و هم با استفاده از وسایل خودتان به نحوی که سبب تغییر موقعیتی شود که افراد دیگر به واسطه آن از وسایل خود بهره می‌برند. («ریپستین»^۱، ۲۰۰۹، فصل ۲) این تقابل مفهومی به تقابل آشنای حقوقی دیگری منتهی می‌شود. تقابل میان این امر که هر شخص مالک بدن و دارایی‌های خود است^۲ با این مسئله که او هیچ حقی در خصوص بدن و دارایی‌های دیگران ندارد (مگر آنکه شخص دیگر از طریق قرارداد «تعهدی مثبت»^۳ را پذیرفته باشد). بنابراین، دیگران نمی‌توانند بدون رضایت شما به بدن شما صدمه بزنند و یا آن را لمس کنند و یا به دارایی‌هایتان لطمه بزنند و یا از آن بهره ببرند، چراکه اگر آن‌ها به این اعمال دست بزنند در وسایل شما و به طریق اولی در غایت مندی شما اختلال ایجاد کرده‌اند. ورای بدن و دارایی‌هایتان، چیزهای دیگری هم هست که شما به آن‌ها وابسته هستید و مشمول حقوقی مشابه نمی‌شوند. به عنوان مثال، اگر شما قراردادی با شخص دیگری داشته باشید، و شخص ثالثی به شخص طرف قرارداد شما لطمه‌ای بزند که مانع عملکرد وی شود؛ شما هیچ دلیل مستقیمی برای اقدام علیه این شخص ثالث ندارید. یگانه حقی شما طبق قرارداد مربوط به عملکرد شخصی است که با او توافق کرده‌اید.

بنابراین، رویکرد کانتی با آغاز کردن از مفهوم آزادی، به مثابه استقلال از انتخاب دیگران، شرحی نظام‌مند از ایده‌ای به دست می‌دهد که در آن اخلاق بینافردی از قواعد ساخته شده است. تعهدات شما به قانون همان تعهدات شما به استفاده از وسایلتان - بدن و دارایی‌تان - به گونه‌ای است که با استحقاق هر فرد دیگر در ارباب خویشتن بودن و بهره بردن از وسایلتان - چنانکه خود شایسته می‌داند - در تلائم و سازگاری باشد. اما باید گفت که تعهدات به قانون تنها در چارچوب قواعد قابل تصورند، قواعدی که کردار اشخاص را با در نظر داشتن استحقاق دیگران محدود می‌کنند. بنابراین نظام آزادی هم‌ارز امری نیست که قواعد ایجادش کنند (به همان معنایی که بنام می‌گفت که قواعد وضع می‌شوند تا نتیجه‌ای به غایت سودمند را ایجاد کنند و یا حتی همان‌طور که آکویناس استدلال می‌کرد که قواعد

^۱ Ripstein

^۲ گرچه کانت اذعان دارد که هر انسان نسبت به بدن خویش واجد حق است اما همان‌طور که او تفرید هوفه متذکر شده است او در رساله حق شناخت تصریح کرده است که اگر زنی خانه خویش را ترک کند می‌تواند هم چون شیء به خانه بازگردانده شود، چراکه در پاره‌ای از وضعیت‌ها مثلاً رابطه والدین با فرزندان و یا در زناشویی حق معطوف به شخص به حق معطوف به شیء بدل می‌شود. یعنی اعضای خانواده در نزد کانت - در رویکردی مطلقاً مردسالارانه - در زمره دارایی‌های رئیس خانه هستند [مترجم].

^۳ Affirmative obligation



عمومی وضع می‌شوند تا خیر مشترک ایجاد کنند)^۱. نظام آزادی هم‌ارز نمی‌تواند جز برحسب محدودیت‌های متقابل کردار توصیف شود. بدین ترتیب قواعد حقوقی همان نظام آزادی هم‌ارز هستند [و نه وسایل تحقق این نظام].

تمرکزی مشابه بر مفهوم آزادی - به‌مثابه استقلال - سبب پدید آمدن چشم‌اندازی از ویژگی‌های «اجباری»^۲ قانون می‌شود. این ایده که قانون امری اجباری است در فلسفه حقوقی، زیر سنگینی بار انتقادات اچ. ال. ای هارت از شرح بنتام و آستین درباره قواعد حقوقی - به‌عنوان فرمانی که با تهدید ضمانت می‌شود - از چشم افتاد. (هارت، ۱۹۶۲، ص ۲۲) هارت استدلال کرد که مفهوم قانون به لحاظ مفهومی بر تهدید - که مربوط به نقض قانون است - تقدم دارد. بنابراین مفهوم قانون نمی‌تواند به مفهوم فرمانی که با تنبیه ضمانت می‌شود، همان‌طور که بنتام و آستین انتظار داشتند، تقلیل داده شود. شرح کانت از مفهوم اجبار اساساً متفاوت است. کانت هیچ قصد یا علاقه‌ای برای تقلیل دادن یا جایگزین کردن مفهوم قانون با امور دیگر ندارد، چراکه همان‌طور که دیده‌ایم، او قواعد را اموری می‌داند که از حیث هنجاری اساسی هستند. به‌جای آن، مفهوم اجبار [در کانت] باید در چارچوب قواعد آزادی هم‌ارز فهم شود. هر نوع ایجاد اختلال در قابلیت یک انسان برای وضع و پیگیری غایاتش عملی اجباری است. ساده‌ترین و آشناترین مثال اجبار، تهدید به تنبیه کردن یک فرد در صورت عدم تبعیت او از دستور نیست؛ بلکه ساده‌ترین و آشناترین مثال وادار کردن یک فرد به انجام دادن کاری است. اگر طلبکاری، از طریق تصرف دارایی‌های بدهکار، وی را وادار کند قرض خود را بپردازد؛ طلبکار در برخورد با بدهکار به اجبار متوسل شده است. تصرف اموال عملی اجباری است، حتی اگر طلبکار از آغاز هیچ تهدیدی را طرح نکرده باشد. آدم‌رُبا در برخورد با قربانی خود به اجبار متوسل می‌شود و این مسئله از تهدیداتی که ممکن است نسبت به اعضای خانواده یا شرکای تجاری قربانی کرده باشد، کاملاً منفک است. در هر یک از این مثال‌ها، استفاده از «زور»^۳ ایجاد اختلال در مایملک فرد دیگر (چه بر حق باشد و چه نه) و نمونه‌ای اساسی از اجبار است چراکه این عمل مانعی بر سر راه توانایی فرد برای بهره بردن از وسایلیش در جهت وضع و پیگیری غایاتش است. اگر اجبار بدین نحو فهم شود، آن‌وقت نظام آزادی هم‌ارز - به دلیل وجود انتخاب دیگران - نظام قیود اجباری نیز هست. هر نوع نقض یا تخلف از

^۱ به‌زعم کانت حکومتی که در پی سعادت‌مند کردن شهروندان خود باشد با آنها همچون کودکان رفتار خواهد کرد، زیرا شهروندان تصورات مغایری از خیر و سعادت دارند و حاکمیتی که خواهان خیر و سعادت شهروندان است به ناگزیر بر پایه تصورات خویش در پی تحقق خیر و سعادت خواهد بود و نه تصورات همگان و بدین ترتیب به ناگزیر به استبداد آلوده می‌شود، از طرفی شهروندان نیز که نمی‌خواهند تلقی خویش از خیر و سعادت را از دست‌رفته ببینند دست به نافرمانی می‌زنند [مترجم].

^۲ Coercive

^۳ Force



قیودی که موضوعشان استحقاق شخص دیگر برای بهره بردن از آن چیزی است که هست، اجبار است و ایجاد اختلال در توانایی آن شخص برای وضع و پیگیری غیایش محسوب می‌شود. بنابراین نظام آزادی هم‌ارز محدودیت‌هایی را بر استفاده از زور وضع می‌کند؛ پشتیبانی کردن از نظام آزادی هم‌ارز همان پشتیبانی کردن از استحقاق همگان علیه زور است. پشتیبانی کردن از استحقاقی مشخص - مثلاً برحق بودن طلبکار برای تصرف اموال بدهکار برای بازپرداخت قرض - در سازگاری با نظام آزادی هم‌ارز است چراکه این عمل به طلبکار چیزی فراتر از آنچه که استحقاق داشتش را دارد نمی‌دهد. حق اقدام جبرانی در موارد نقض حق شخصی تنها تأکیدی مجدد بر خود حق شخصی است. اگر من با شما قرار کنم که رأس ساعت دوازده ظهر ملاقاتتان خواهم کرد و تأخیر کنم، هنوز موظفم که در ساعت ۱۲:۰۱ دقیقه ملاقاتتان کنم چراکه ناکامی من در رسیدن در موعد مقرر سبب نمی‌شود که از تعهدم رها شوم. اگر من به شما ۱۰۰ دلار بدهکار باشم و نتوانم آن را پرداخت کنم، ناکامی من در پرداخت پول سبب نمی‌شود که بدهی محو شود. بلکه بدهی در استحقاق مستمر طلبکار برای طلب بدهی‌اش باقی می‌ماند. اگر من کت شما را بدون اجازه‌تان بردارم، باید آن را بازگردانم چراکه برداشتن من سبب نمی‌شود که کت دیگر به شما تعلق نداشته باشد. در هر یک از این مثال‌ها، من شما را از امری که بر آن حق داشته‌اید محروم کرده‌ام.^۱ در هر مورد، حق شما علیرغم آنکه من نقضش کرده‌ام برجای می‌ماند (حتی اگر [این حق] در ممانعت از رفتار من در مواردی مشخص ناکام بوده باشد). همان حقی که غایت‌مندی من را با ملزم کردنم به تعهد برای انجام کاری (و یا منع کردن از انجام کاری) محدود می‌کند، [همان حق] شما را برحق می‌کند تا غایت‌مندی مرا با وادار کردنم به پس دادن هر آنچه بر آن حق داشته‌اید، محدود کنید. در بیشتر موارد تصور اینکه اگر نسبت به شما دچار خطا شوم مجبور خواهم شد عملم را جبران کنم و یا اگر از آنچه که برای شماست بهره ببرم باید حاصل کارم را پس بدهم، من را مهيای این انگیزه می‌کند که به تعهداتم گردن نهم. وقتی که یک نظام حقوقی وعده اجرای حقوق خصوصی را می‌پروراند، با اعلام این مطلب که نظام آزادی هم‌ارز مورد حمایت قرار خواهد گرفت به کردار [افراد] شکل می‌بخشد.

^۱ کانت برخلاف هابز و روسو بیشتر به حقوق خصوصی می‌پردازد تا حقوق عمومی، بدین ترتیب اغلب مثال‌های او در رساله حق شناخت برای روشن کردن مفهوم آزادی بیرونی - و ضرورت محدود کردن اعمال افراد در جامعه برای تحقق این آزادی - متوجه مثال‌هایی مربوط به مالکیت است، التفات رویکرد کانتی به مالکیت به عنوان یکی از مهم‌ترین موارد تحقق آزادی بیرونی آماج انتقادات بسیاری واقع شده است، باید در خاطر داشت که انکار مالکیت نیز اغلب تحت لوای آزادی و حق صورت می‌پذیرد؛ پرودون می‌گوید: مالکیت عین دزدی است [مترجم].



نظام آزادی هم‌ارز از قواعد بنیادین حقوق خصوصی قوام یافته است. کلیت این قواعد را نباید [ناشی از] گونه‌ای حد وسط دانست که به علت اطلاعات ناکامل ایجاد شده است. این قواعد بیانگر ساختار بنیادین عدالت در بین اشخاص هستند. درحالی که مثلاً بنام تصور می‌کرد که اخلاق فی‌حد ذاته در بردارنده اموری هم چون قواعد نیست، کانت اخلاق بینافردی را به‌عنوان امری که کاملاً از قواعد ساخته شده تصور می‌کند. گرچه هم کانت و هم بنام ممکن است بگویند که حقوق (لکس) یکسره حقوق موضوعه است، اما هر یک از آن‌ها نیاز به موضوعیت [حقوق] را به طریقی اساساً متفاوت از دیگری درک می‌کند. بنام حقوق موضوعه را ابزاری برای به دست آوردن امری می‌داند که از خود حقوق بسیار ارزشمندتر است، کانت اما حقوق موضوعه را تصریح امری بسیار انتزاعی تر از خودش می‌داند.

این تفاوت‌ها هستند که رویکرد کانتی در علم حقوق هنجاری و تحلیل نظری را پدید می‌آورند. [اما این پدید آیی] فقط در صورتی ممکن است که مفاهیم آشنای حقوقی تا حدی مورد ظن قرار بگیرند. مثلاً به همان نحو که بنام این مفاهیم را خودبه‌خود مشکوک تلقی کرد. (چرا که این مفاهیم به‌وسیله قواعد سامان یافته بودند و قواعد [نزد بنام] به نحو ذاتی مشکوک هستند). [به نظر بنام] هیچ دلیلی وجود ندارد که گمان کنیم توجیه اخلاقی قواعد حقوقی باید از طریق اصطلاحاتی اساساً متفاوت با واژگان خود حقوق بیان شود. میراث بنام اغلب عالمان حقوقی معاصر را تحت تأثیر خود قرار داده است، به‌نحوی که علم حقوق معاصر در پی آن است که قواعد معین را بر مبنای کارایی تأثیرات آن‌ها («پازنر»^۱، ۱۹۷) و یا معنای اظهار شده آن‌ها («اندرسون» و «پیلدس»^۲ ۲۰۰۰) تعریف کند. میراث بنامی دیگر سبب پدید آمدن بحث‌هایی میان [مدافعان] نظریه مجازات «کیفر خواهانه»^۳ و نظریه مجازات «بازدارنده»^۴ می‌شود. هر دو گروه تصور می‌کنند که مبنای منطقی مجازات در توان مجازات برای ایجاد نتیجه اخلاقی‌ای نهفته است که به‌خودی‌خود هیچ نسبتی با مجازات ندارد، چه [نتیجه] کاهش جرم باشد و چه تطبیق دادن میزان «رنج»^۵ [مجازات] با میزان «شرارت»^۶.

^۱Posner

^۲Anderson & Pildes

^۳Retributive

^۴Deterrence

^۵Suffering

^۶Wickedness



در رویکرد کانتی تأیید نمودن نظریات حقوقی مشخص بستگی به این دارد که طریقه‌هایی - که این نظریه‌ها به واسطه آنها عناصری از نظامی از آزادی برابر هستند - روشن شود. تمرکز شناخته شده [نظام‌های] حقوقی بر «خطا»^۱ به جای «زیان»^۲ نمونه‌ای از این مورد است. اغلب با نوعی حیرت گفته می‌شود که حقوق نسبت به انواع مشخصی از زیان - مثلاً زیان‌هایی که به وسیله رقابت اقتصادی ایجاد می‌شوند - بی تفاوت است، اما تمایل دارد افراد را پاسخ‌گوی عملی بداند که بی‌ضرر و یا حتی مفید است.

اگر شما شخص دیگری را بدون اجازه وی لمس کنید و یا از دارایی‌های او بهره بگیرید، مرتکب تعدی و بدین ترتیب خطا شده‌اید، حتی اگر هیچ زیانی وارد نکند. اگر من اسب شما را بدون اجازه‌تان به سواری ببرم ممکن است بر اثر تمرین به سلامت‌ش افزوده شود؛ و یا اگر درحالی که خواب هستید بدون کسب اجازه شما را جراحی کنم ممکن است سلامتی‌تان بهبود یابد، این مثال‌ها نکته‌های هنجاری بنیادینی را در رویکرد کانتی روشن می‌کنند، اینکه به‌عنوان ارباب خودتان فقط شما استحقاق آن را دارید که تصمیم بگیرید بدنتان به چه نحو لمس شود و یا دارایی‌تان به چه نحو مورد استفاده قرار گیرد، حتی اگر دخالت دیگران [در بدن یا دارایی‌تان] به سودتان باشد. به دلیلی دقیقاً یکسان، هیچ شخص دیگری نمی‌تواند شما را وادار کند تا از آنچه به شما تعلق دارد بهره ببرد و یا شما را از بهره بردن از آن منع کند، حتی اگر این بهره بردن برای او سودمند باشد و یا از بهره بردن [از آنچه متعلق به شماست] به وضعیت نامطلوبی دچار شود.^۳ شما می‌توانید کسب و کاری تأسیس کنید که با کسب و کار من رقابت کند و یا هتلی بسازید که بر ساحلی که متعلق به من است سایه بیندازد، چراکه من استحقاق آن را ندارم که به شما بگویم از قابلیت‌ها و یا دارایی‌تان به چه نحو بهره ببرید. تنها زیان‌هایی که من می‌توانم از آنها شکایت کنم زیان‌هایی هستند که [شامل] خطا نیز می‌شوند، [خطا] آن است که در توانایی‌های من برای بهره بردن از آنچه به من تعلق دارد اختلال ایجاد کند و نه آنکه فقط در مهیا کردن شرایط مساعد ناکام بوده باشد.

^۱ Wrongdoing

^۲ Harm

^۳ هوفه اعتقاد دارد که کانت در رساله حق شناخت که جلد نخست متافیزیک/اخلاق است، به‌وضوح میان تکالیف اخلاقی شخصی (که در جلد دوم متافیزیک/اخلاق یعنی فضیلت‌شناسی بررسی می‌شوند) و تکالیف اخلاقی حقوقی فرق قائل می‌شود، بدین ترتیب نیکوکاری، حق‌شناسی، قدردانی و همدردی در زمره تکالیف اخلاقی فضیلت‌اند نه حق، و بدین ترتیب اگر خودکشی از منظر اخلاق شخصی جایز نیست، به لحاظ حقوقی جایز است. به همین علت کانت از معاصران خود که تلاش می‌کردند صیانت از نفس را به قانون بدل کنند انتقاد می‌کرد. برای اطلاع بیشتر ن. ک. به: آتفرید هوفه، قانون/اخلاقی در درون من، ترجمه رضا مصیبی، نی، ۱۳۹۲ [مترجم].

تلقی کانتی از نظام آزادی هم‌ارز، هم در سطح «حقوق اولیه»^۱ و وظایف مرتبط به آن‌ها و هم در سطح «حقوق اصلاحی اجرایی»^۲، عمیقاً انتزاعی است. این تلقی نشان می‌دهد که نظام آزادی هم‌ارز افراد را وامی‌دارد تا از بهره بردن یا ایجاد اختلال در بدن و اموال دیگران بدون کسب اجازه از آن‌ها احتراز کنند و به قراردادهایشان پایبند باشند، [به‌واسطه این نظام است] که کسی که سد راه آزادی فرد دیگری شده است ناچار می‌شود تا هر آنچه را که حق دیگری است به او باز پس دهد. اگر من شما را مجروح کنم و یا به اموالتان آسیب بزنم، وادار به جبران ضررهای شما می‌شوم؛ اگر از اموال شما بهره ببرم، وادار می‌شوم که دستاورد عملم را پس دهم؛ و اگر قراردادم با شما را نقض کنم، وادار می‌شوم که معادل عملکردی [که تعهد کرده‌ام] را اجرا کنم یا انجام دهم. بنابراین ساختار گسترده نظریه حقوقی در حقوق خصوصی می‌تواند به‌عنوان نظامی از محدودیت‌های آزادی و بدون [در نظر گرفتن] هرگونه فرض تجربی در خصوص «نیاز»^۳، «آسیب‌پذیری»^۴ و زیان مطرح شود. اینکه در میان انسان‌های مستقل در حین پیگیری غایات مستقلشان تعارضات حقیقی روی می‌دهد، همان‌قدر که به نحوه‌های مشخص آسیب‌پذیری آن‌ها نسبت به اثرات اعمال دیگران بستگی دارد بر غایات مشخصی که دارا هستند نیز تکیه دارد. چنین عواملی [مثلاً آسیب‌پذیری] تنها زمانی مطرح هستند که [مسئله] اسباب صوری حقوق خصوصی در میان باشد و نه ساختار آن.

همین انتزاع - که طرح کردن مفهوم حقوق خصوصی به نحو پیشینی را مقدور می‌کند - این تضمین را هم در بردارد که حق‌های خصوصی بتمامه از طریق اطلاقشان بر جزئیات تجربی تعیین نمی‌یابند. ساختار حقوق کانتی توضیح می‌دهد که چرا در حقوق خصوصی موارد متعددی وجود دارد که در آن‌ها طرف تعقیب‌کننده [شکایت] به‌سادگی در افاده حق یک عمل ناکام می‌ماند. شخصی که تلاش می‌کند از قراردادی شکایت کند که خودش یکی از طرفین آن نیست و یا از خسارت به اموالی شکایت کند که هیچ نفع تصرفی یا تملکی در آن‌ها ندارد، نسبت به امری دعوی حق دارد که نمی‌تواند پاره‌ای از نظام آزادی هم‌ارز باشد. به‌علاوه این مسئله نشان می‌دهد که چرا مفاهیم حقوقی واجد ویژگی دیگری نیز هستند، [ویژگی‌ای که بر طبق آن] از آن‌ها انتظار می‌رود - به‌عنوان مفاهیم نظام آزادی هم‌ارز - به روابط متقابل [میان دو طرف] به طریقی سازگار با آزادی هر دو طرف سامان ببخشند. راهنماهای نظری متداول [در حقوق] می‌گویند

^۱ Primary rights

^۲ Remedial rights of enforcement

^۳ Need

^۴ Vulnerability



هر فرد وظیفه دارد نسبت به همه افراد «توجه معقول» نشان دهد و اصولی وجود دارد که می‌گویند مبنای شروط قرارداد فهم یک شخص عاقل از این شروط است. [اما] نظام آزادی برابر برای آنکه اطمینان حاصل کند که هیچ‌یک از طرفین حق ندارد شرایط رابطه متقابل با طرف دیگر را به صورت یک‌جانبه تعیین کند، به استانداردهای ابژکتیو نیاز دارد («وینریب»^۱، ۱۹۹۵، فصل ۵). ابژکتیویته مورد نیاز، مجالی برای [طرح بحث] ناسازگاری «حسن نیت»^۲ها در اطلاق شروط قرارداد بر هر مورد مشخص می‌گشاید. من و شما ممکن است توافق داشته باشیم که قراردادی داریم، اما در خصوص کاربرد این قرارداد در یک امکان خاص که -به وضوح با یکدیگر مورد توجه‌اش قرار نداده‌ایم- اختلاف نظر داشته باشیم. متأسفانه به نظر می‌رسد که مفهوم «معقولیت»^۳ درست به اندازه شرایط توافق ما انتزاعی و نامتعیین است. حتی اگر مدعاهای نامعقول یا فریب کارانه را -در مورد اینکه شرایط قرارداد ما به چه نحوی باید بر این وضعیت نامنتظر اطلاق گردد- حذف کنیم، ممکن است هنوز پاسخ‌هایی و رای پاسخ‌های نامعقول نیز وجود داشته باشند. بنابراین ایده تفسیر معقول همان قدر نامتعیین است که قرارداد ما.

منتقدان «صورت‌گرایی حقوقی»^۴ که در حقوق، اقتصاد و جنبش مطالعات حقوقی انتقادی با «الیور وندل هولمز»^۵ و جنبش «واقع‌گرایی حقوقی»^۶ پا گرفتند، کاربرد نامتعیین مفاهیم حقوقی سنتی را به مثابه نشانه‌ای از این امر تلقی کرده‌اند که مفاهیم حقوقی صرفاً برای عرضه استدلال‌هایی که تا حدی واجد بنیان‌های غیرحقوقی هستند نتیجه بخش‌اند. اما در حالی که واقع‌گرایان به این مسئله به عنوان مشکل می‌نگریستند، رویکرد کانتی به آن به مثابه بازتابی از ساختار عقلانی این مفاهیم نظر می‌کند. مفاهیم عقلانی خود را بر جزئیات اطلاق نمی‌کنند، عقلانی بودن این مفاهیم تا حد [زیادی] قائم بر ارتباط انتزاعی میان آنها است، ارتباط انتزاعی‌ای که می‌تواند بدون هیچ‌گونه ارجاعی به جزئیات بیان شود. مفاهیم هنجاری به خودی خود در بردارنده قواعد تعیین‌بخش برای طبقه‌بندی جزئیات نیستند، بلکه آنها

^۱Weinrib

^۲ Good faith

^۳ Reasonableness

^۴ legal formalism

^۵ Oliver Wendell Holmes

^۶ Legal realist



گونه‌ای از «قضاوت»^۱ و «ترسیم خط‌مشی»^۲ را ایجاد می‌کنند که خاص نظام‌های حقوقی است. هر مفهوم انتزاعی به‌عنوان یک امر کلی در اطلاق بر جزییات به‌قدری قضاوت نیاز خواهد داشت. دوباره می‌گوییم که کانت به این مسئله نه به‌عنوان مشکل بلکه به‌عنوان عنصری بنیادین در نظام حقوقی نظر می‌کند.

اطلاق حقوق خصوصی بر موارد جزئی نه‌تنها مستلزم آن است که خط‌مشی‌ها ترسیم شوند، بلکه افزون بر آن ایجاد می‌کند که خط‌مشی‌ها توسط مقامات رسمی و نه طرفین [دعوا] ترسیم شوند. این امر، بار دیگر اشاره‌ای ضمنی به حق هر انسان برای ارباب خویشتن بودن است. به مقام رسمی قدرت اعطاء شده است تا مفاهیم عقلانی قانون را به نحوی اقامه کند که بر موارد جزئی قابل حمل باشند، وظیفه قاضی این است که الزامات حقوقی مناسب را به نحوی اقامه کند که بر موارد جزئی حمل شوند. از آنجا که این الزامات [حقوقی] به‌خودی‌خود تا حدی نامتعیین هستند، بخشی از وظایف قاضی این است که اعمال قضاوت کند. این مسئله تا حدی غافل‌گیر کننده است که قضات در قضاوت عموماً بر برداشت‌ها و توقعات روزمره و متداول نظر می‌کنند. اما مشارکت دادن این عوامل بدین معنی نیست که مفاهیم حقوقی برای قضات به‌هیچ‌وجه نقش راهنما را ایفا نمی‌کنند و یا اینکه [واژه] معقول صرفاً نامی دیگر برای [مفهوم] روزمره است. بلکه این مسئله نشان می‌دهد که زندگی روزمره انباشته از مثال‌هایی است که مفاهیم انتزاعی هنجاری را متعین‌تر می‌سازند.

اطلاق قواعد حقوقی بر موارد جزئی نمونه‌ای محوری از فعالیت‌های مراجع قدرت است. تصمیم قاضی سبب می‌شود که قاعده [حقوقی] بر مورد ملموس اطلاق شود. تصمیم دادگاه عالی واجد اقتدار است چرا که به این دادگاه قدرت اعطا شده تا حکم خود را از طریق اطلاق بر قانون به کار ببرد. اقتدار یک دادگاه از طریق راه‌هایی توجیه می‌شود که از خلال آن‌ها مفاهیم حقوقی مناسب در موارد جزئی به کار بسته می‌شوند، چرا که مفاهیم [نظام] آزادی هم‌ارز تنها به‌واسطه یک دادگاه بی‌طرف می‌توانند به نحوی سازگار با ساختار خود به کار گرفته شوند. بنابراین حق هر شخص برای خویشتن - اربابی تنها از این طریق می‌تواند با حق متناظر هر شخص دیگر برای خویشتن - اربابی از در آشتی درآید که نظامی وجود داشته باشد که در آن برای تصمیم‌گیری در خصوص موارد [جزئی] قضات اعمال قدرت کنند.

^۱ «judgment» در اینجا به معنای قضاوتی است که در دعوی حقوقی باید شخصاً از جانب قاضی اعمال شود تا از طریق دخالت وی بتوان مفاهیم انتزاعی حقوقی را بر موارد عینی و مشخص یک دعوی حقوقی اطلاق کرد؛ پس کانت سودای آن ندارد که مفاهیم انتزاعی حقوقی را جایگزین قضات و حقوقدانان کند. بدین نحو به حکم قاضی نیاز است تا مفاهیم انتزاعی حقوقی بر موارد جزئی اطلاق شوند و از طرفی قاضی برای آنکه حکم کند، نیازمند اصول ما تقدم یا پیشینی حق است [مترجم].

^۲ line-drawing

استدلال کانت بر مقدماتی درباره اطلاعات ناقص و یا غرض ورزی بنیان نهاده نشده است. استدلال کانت منحصر بر این نیاز ابتناء دارد که مفاهیم عقلانی باید به نحوی بر جزییات اطلاق شوند که با خصیصه هنجاری مفاهیم عقلانی در تلائم و سازگاری باشد. هرگونه اطلاق جزئی مفاهیم - که بر روابط متقابل بینافردی حاکمند - فقط از یک راه می تواند با آزادی همگان در سازگاری باشد، اینکه مرجعی عمومی - که بدان قدرت عطا شده تا از جانب همگان سخن بگوید - وجود داشته باشد تا تفسیری یکتا و همگانی [از مفاهیم حقوقی] به دست دهد. بنابراین رویکرد کانتی باید با ایده «تفسیر پروتستان»^۱ رونالد دورکین از در مخالفت درآید، ایده ای که بر طبق آن هر شهروند باید در نزد خودش تصمیم بگیرد که بهترین تفسیر قانون چیست. دورکین در افراطی ترین صورت بندی این ایده مدعی می شود که یک شهروند آزاد به نحو قانونی استحقاق آن را دارد که از حکم دادگاه - اگر باور داشته باشد که نادرست است - تبعیت نکند. مثال خود دورکین مربوط به «نافرمانی مدنی»^۲ است (دورکین، ۱۹۷۷، ص ۲۱۶). اما اگر ژرف نگری شود، روشن خواهد شد که [دامنه] این تحلیل به مناقشات خصوصی نیز کشیده خواهد شد. از منظر رویکرد کانتی، چنین رهیافتی با امکان روابط برحق میان اشخاص در تعارض است. در غیاب نظام حقوقی، مشکل بنیادین حقوق این خواهد بود: حق هر شخص برای ارباب خویشتن بودن او را مستحق می کند تا هر آنچه را که «در نسبت با حقش به نظرش درست و صحیح می رسد» انجام دهد و دیگر هیچ کس نیازمند آن نخواهد بود که به قضاوت مرجع اقتدار احترام بگذارد. راه حل این مسئله این است که به مرجعی توانا بر تصمیم گیری قدرت اعطاء شود. مرجع اقتدار آرمانی با بی طرفی کامل تصمیم می گیرد، با وجود این، مرجع اقتدار ناکامل - که تصمیمی که عرضه می کند را یک یا هر دو طرف در یک مناقشه خصوصی ناکامل تلقی می کنند - هنوز مستحق تصمیم گیری است چرا که وجود مرجع اقتدار یگانه راهی است که از طریق آن، حق هر شخص برای ارباب خویشتن بودن می تواند به نحوی سازگار با حق دیگران به جا آورده شود. دورکین اصرار می ورزد که هر لکسی باید به مثابه ایوس تفسیر شود و شهروندی که با حکم رسمی مخالفت می کند باید از قضاوت خویش درباره ایوس تبعیت کند و نه از آنچه که مقام رسمی به عنوان لکس وضع کرده است. کانت [در مقابل] استدلال می کند که ایوس تنها از طریق لکس ممکن می شود.

الزامات مفهومی نهادهای حقوقی برای تحقق عدالت فقط محدود به دادگاهها - که مناقشات خصوصی را حل می کنند - نیست. به نحو عام تر، یگانه راه برای آنکه جماعتی از انسانهای آزاد با قطع و یقین و به نحوی نظام مند از حقوق خاص خود متمتع شوند این است که

^۱ Protestant interpretation

^۲ Civil disobedience



نظام حقوقی از آنان حمایت کند. جنبهٔ اساسیِ حمایت از حقوق همگان این است که قانون به نحوی وضع شود که این حقوق - به نحوی که با رتبهٔ آن‌ها به عنوان حقوق در سازگاری باشد - نظام‌مند، متعین و قابل اجرا شوند.

نهادها باید ایجاد شوند و ضروری است که به مقامات رسمی قدرت اعطا شود تا قانون را در جهت احترام به افراد مستقل و برای پیشبرد حقوق عمومی وضع، اطلاق و اجرا کنند؛ [تا بار دیگر قانون] شروط لازم برای عملکرد این نهادها را استمرار بخشد و به پیشبرد حقوق عمومی - که طریقه‌هایی که به واسطهٔ آن‌ها قانون وضع می‌شود را معین می‌کند - یاری ببخشد. بنابراین، افزون بر انتظام بخشیدن به کنش‌های متقابل میان اشخاص، قانون باید تمهیدی نیز برای افراد نیازمند مقرر کند، [مثلاً] ایجاد «کالاهای»^۱ عمومی به نحوی شایسته و [اعطای] قدرت به دولت برای وضع مالیات در جهت حمایت از این فعالیت‌ها. و علاوه بر تمامی این فعالیت‌ها، دولت باید رویه‌هایی داشته باشد که از خلال آن‌ها مقامات رسمی انتخاب و قوانین ایجاد شوند. در هر سطحی از تجزیه و تحلیل، مفاهیم اساسی [نظام] آزادی هم‌ارز، نماهای کلی راه‌حل‌ها را محدود می‌کنند. از آنجا که این مفاهیم هنجاری هستند با ترسیم صورتی آرمانی از دولت - به مثابهٔ نظام آزادی هم‌ارز ذیل قوانین و از طریق آنچه کانت «حکومت جمهوری خواه»^۲ می‌خواند - به نماهای کلی راه‌حل‌ها شکل می‌بخشد؛ [در این حکومت جمهوری خواه] مردم از طریق نمایندگان‌شان خود را واجد قوانین می‌کنند و کارکردهای اجرایی و قضایی به وضوح از کارکردهای تقنینی مجزا هستند. نظام جمهوری خواهانهٔ حاکمیت نظام آرمانی است و دولت‌های واقعی باید در نسبت با آن قضاوت شوند. این نظام سنجه‌ای درونی برای اندیشیدن دربارهٔ روابط میان قانونیت و استفادهٔ قانونی از زور به دست می‌دهد. هر استفاده‌ای از زور که نتواند در چارچوب جمهوری خواهانه بیان شود فقط نمونه‌ای ناکامل از قانون نیست؛ بلکه - از نقطه نظر آزادی انسانی - نمونه‌ای ناکامل از استفاده از زور نیز تلقی می‌شود و بنابراین با استحقاق هر شخص برای ارباب خویشتن بودن در تعارض است.

روایت کانتی حرف چندانی برای گفتن در این مورد ندارد که دولت دقیقاً به چه نحو باید به سمت هر یک از این کارکردهای عمومی تغییر مسیر دهد. این روایت فقط می‌گوید نهادها باید ایجاد شوند و قدرت باید از طریق این نهادها به مقامات رسمی اعطا شود تا این مقامات معین کنند که چگونه می‌توان به بهترین نحو ممکن به «غایات عمومی»^۳ دست یافت؛ [در این روایت] از ارزش نسبی درآمد،

^۱ Goods

^۲ Republican government

^۳ public goals

دارایی و مالیات بر مصرف - و یا نرخ مناسبی که باید برای این مالیات‌ها وضع شود - سخنی گفته نمی‌شود. این‌ها سؤالاتی هستند که دولت برای آنکه خود را به‌عنوان شرایط برحق استمرار بخشد باید به آن‌ها پاسخ دهد، اما مفهوم شرایط برحق چیزهایی کمی برای گفتن در این باره که راه‌حل چیست دارد (رپستین، ۲۰۰۹، فصل ۷-۱۰).

امتناع [رویکرد کانتی] از به دست دادن سنجه و یا حتی وسایلی مبسوط برای دست‌یابی به موفقیت، روایت دیگری از این اتهام واقع‌گرایانه را به بار می‌آورد که بر طبق آن این مفاهیم راه‌هایی نامتعیین، بی‌سروته و یا صرفاً پرزحمت برای بیان غایات حقیقی «سیاست اجتماعی»^۱ هستند. پاسخ رویکرد کانتی در این مورد نیز هم چون مورد حقوق خصوصی است: مفاهیم حقوقی مناسب مستلزم وجود نهادها و رویه‌هایی هستند تا بدانها تحقق ببخشند. گرچه نهادها و یا رویه‌هایی هستند که در تحقق بخشیدن به ایده‌های آزادی هم‌ارز شکست می‌خورند، اما طیف گسترده‌ای از تمهیدات نهادی نیز وجود دارند که این مفاهیم را عملی می‌کنند. در دل این تمهیدات، طیف گسترده‌ای از انتخاب‌های سیاسی ممکن است، و چنین پرسش‌هایی بایستی به‌ناچار و به نحوی شایسته به روندهای سیاسی واگذار شوند. رویکرد کانتی منکر این مدعا است که اصول هنجاری مناسب می‌توانند بی‌هیچ ارجاعی به نهادها و مقامات رسمی‌ای که در ظرف آن‌ها عمل می‌کنند بر جزییات اطلاق شوند. این امر از پیش در حقوق خصوصی روشن بود. هر شخصی مستحق آن است که از جانب اشخاص دیگر نسبت به پیگیری غایاتش توجهی معقول دریافت کند (در جهت اجتناب از ایجاد اختلال در آزادی دیگران). اینکه چه میزانی از توجه در هر مورد فرضی معقول است، امری است که فقط در صورتی می‌تواند با آزادی همگان در تلائم باشد که مقامی رسمی در خصوص آن تصمیم بگیرد. این بدین معنی نیست که مقام رسمی می‌تواند به نحوی بی‌قید و شرط هر آن چه که می‌خواهد بگوید و قضاوتی که ارائه می‌دهد کماکان معقول باشد.^۲ این فقط بدین معناست که در میانهٔ طیفی از راه‌حل‌های سازگار با آزادی همگان، باید پاسخی یکتا وجود داشته باشد که همگان را منظور کرده باشد. ساختاری موازی این ساختار در حقوق عمومی به کار می‌رود، [معادل آن در حقوق عمومی] این الزام بنیادین است که هر شخص باید درون شرایطی باشد که در آن می‌توان حقوق همگان را ضمانت کرد. این شرایط، شرایط نهادی و سازمانی است؛ شرایطی که در آن به افراد مشخصی قدرت اعطاء شده تا وظیفهٔ خاصی را با وضع، اطلاق و

^۱ Social policy

^۲ هابز می‌گوید: مشروعیت را اقتدار می‌سازد و نه حقیقت. کانت در رویکردی میانه قائل است که مشروع آن است که به‌مثابه قانون وضع شده باشد اما شروطی نیز برای این وضع قائل است. با وجود این، رویکرد او از قائل بودن به ایوس به‌مثابه یگانه سنجه نیز فاصله دارد، کانت در مخالفت با وولف و مندلسون وظیفهٔ حقوق را تحقق اخلاقیات نمی‌دانست. بعدها این مخالفت کانتی به‌وسیلهٔ شلینگ و هگل نادیده گرفته شد و آن‌ها باری دیگر این وظیفه را به دولت و حقوق نسبت دادند [مترجم].



اجرای قانون به انجام برسانند (تمامی این اعمال باید در پرتو قوانینی که از پیش مدون شده‌اند به انجام برسد). نهادها قادرند در هر مورد چشم‌اندازی عمومی فراهم کنند، چشم‌اندازی که افراد مستقل از ارائه آن عاجزند. مقام رسمی فردی است که منصبی که توسط قوانین تعریف شده است را به عهده می‌گیرد، امری که به نوبه خود میان فعالیت کردن در ظرف موقعیت رسمی و بیرون از آن تمایز ایجاد می‌کند. بدین ترتیب مادامی که مقامات رسمی در ظرف موقعیت رسمی‌شان فعالیت می‌کنند به نحو عمومی عمل می‌کنند و نه در جهت غایات شخصی‌شان. ایده فعالیت در ظرف وظیفه رسمی به عنوان نمونه‌ای آرمانی از فعالیت رسمی به پیش کشیده شده و هیچ ضمانتی وجود ندارد که مقامات رسمی همواره آنچه را که از آنان انتظار می‌رود انجام دهند؛ بدین ترتیب اگر آن‌ها این انتظار را برآورده نکنند، اعمالشان - که اعمال رسمی تلقی می‌شود - اعمالی ناکامل خواهد بود. مجدداً می‌گوییم این مدعا بدین معنا نیست که فردی که در ظرف یک وظیفه رسمی فعالیت می‌کند می‌تواند بی‌عدالتی را مجاز بداند. مدعای رویکرد کانتی فقط این است که وجود نهادها (به لحاظ نظری) برای عدالت ضروری است و نه اینکه بسنده باشد. وضعیت آرمانی شرایط یکسر برحق چشم‌اندازی است که کاستی‌های نهادهای حقوقی واقعی می‌تواند از خلال آن شناسایی و طرح شود.

بنابراین نهادهای حقوقی ملزم‌اند تا برای مناقشات درجه اول درباره روابط متقابل شخصی، مناقشات درجه دوم درباره قضاوت و مناقشات درجه سه درباره قوانین (که دو گونه مناقشه قبلی ذیل آن حل می‌شوند) پاسخ‌هایی عمومی فراهم کنند. بدون این سه سطح از حقوق، استحقاق نظام‌مند همگان برای متمتع شدن از آزادی هم‌ارز وجود نخواهد داشت؛ الزامات [نظام] آزادی هم‌ارز راه‌هایی که سطوح دوم و سوم از طریق آنها می‌توانند به عنوان نظام آزادی هم‌ارز عملی شوند را محدود می‌کند، اما این بدین معنی نیست که [این نظام] به نحو دقیق به آنها دیکته می‌کند که به چه نحو عمل کنند.

تلقی رویکرد کانتی از دولت آرمانی به‌تمامی در چارچوب نهادها، مقامات رسمی و قوانین مطرح می‌شود. [بدین ترتیب] در هر سطح از [حقوق] قوانین به‌واسطه نتایج احتمالی‌شان توجیه نمی‌شوند، بلکه به‌وسیله آن چیزی توجیه می‌شوند که هستند: نظامی از آزادی هم‌ارز.

منابع

Anderson, E., and Pildes, R. 2000. Expressive Theories of Law: A General Restatement. *University Of Pennsylvania Law Review* 148: 1503.

Dworkin, R. 1977. *Taking Rights Seriously*. Cambridge, MA: Harvard University Press.



- Dworkin, R. 1986. *Law's Empire*. Cambridge, MA: Harvard University Press.
- Finnis, J. 1996. Intention in Tort Law. In *Philosophical Foundations of Tort Law*, ed. David Owen. Oxford: Oxford University Press.
- Finnis, J. 1998. *Aquinas: Moral, Legal, and Political Theory*. New York: Oxford University Press.
- Gardner, J. 2005. Legal Positivism: 5 ½ Myths. In *The Theory of Communicative Action*, tr. T. McCarthy. Cambridge, UK: Polity.
- Hart, H.L.A. 1962. *The Concept of Law*. Oxford: Clarendon.
- Hume, D. [1740] 1975. *A Treatise of Human Nature*, ed. L.A. Selby - Bigge. Oxford: Oxford University Press.
- Kant, I. [1781] 1998. *The Critique of Pure Reason*, tr. P. Guyer and A. Wood. Cambridge, UK: Cambridge University Press.
- Kant, I. [1797] 1996. The Doctrine of Right. In *Practical Philosophy*, tr. M. Gregor. Cambridge, UK: Cambridge University Press.
- Kant, I. 1991. The Idea for a Universal History with a Cosmopolitan Purpose. In *Kant: Political Writings*, ed. H. Reiss. Cambridge, UK: Cambridge University Press.
- Locke, J. [1688] 1960. *Two Treatises of Government*. Cambridge, UK: Cambridge University Press.
- Murphy, M. 2006. *Natural Law in Jurisprudence and Political Philosophy*. Cambridge, UK: Cambridge University Press.
- Posner, R. 1972. A Theory of Negligence. *Journal of Legal Studies* 1: 29.
- Raz, J. 1970. *The Concept of a Legal System*. Oxford, Clarendon Press.
- Raz, J. 2003. About Morality and the Nature of Law. *American Journal of Jurisprudence* 11: 48.
- Ripstein, A. 2004. Too Much Invested To Quit. *Economics and Philosophy* 20: 185 – 208.
405
- Ripstein, A. 2009. *Force and Freedom: Kant's Legal and Political Philosophy*. Cambridge MA: Harvard University Press.
- Stone, M. 2007. Positivism as Opposed to What? Law and the Moral Concept of Right. Paper Presented to the Legal Theory Workshop, Faculty of Law, University of Toronto.
- Weinrib, E. 1995. *The Idea of Private Law*. Cambridge, MA: Harvard University Press.